

نو کارکردگرایی

خلیل کمربگی

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی و رییس گروه تحقیق و پژوهش اداره کل آموزش و پرورش ایلام

مقدمه

«آنچه هست بایستی باشد». شاید مهم‌ترین اعتراضی است که مخالفان کارکردگرایی مطرح می‌کنند. آنان مخالف خود را با جمله‌ای بیان می‌کنند که به زعم خودشان عصاره، چکیده و مرکز ثقل این مکتب محسوب می‌شود و این همان جمله‌ای است که برداشت کلی مخالفان از این مکتب است. کارکردگرایی را فرزند خلف و جانشین مکتب «اورگانیسیم» و «تحلیل اورگانی» قرن نوزدهم می‌دانند [اشرف، ۱۳۷۴: ۹] به اعتباری، کارکردگرایی حاصل قیام انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان اوایل قرن بیستم ضد جامعه‌شناسی تاریخی و ایده‌های تکامل و ترقی قرن ۱۹ به شمار می‌آید. [پیشین]. مکتب کارکردگرایی را مکتب وفاق، همدلی، اتحاد، نظم و در کل تعادل می‌دانند. فارغ از پیشینه‌های تاریخی، این مکتب فاصله‌ای از دورکیم تا پارسونز را طی کرده است و شاید بتوان گفت که اینک هم تداوم دارد و به حیات خویش ادامه می‌دهد.

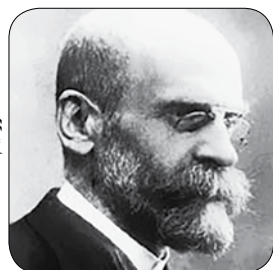
«فونکسیونالیسم» سال‌های بسیاری بر جامعه‌شناسی سیطره پیدا کرد و در زمان پارسونز به نقطه اوج خود رسید. اما با مرگ پارسونز و به قول همیلتون «پدر سالار سرنگون شده» در دهه ۶۰، دوران نزولش فرا رسید. این مکتب هم از سوی اصحاب تفسیر و هم اصحاب تضاد و تقابل مورد حمله قرار گرفت، به طوری که در طول دو دهه (۸۰ - ۱۹۶۰) کانون اغلب انتقادات بود و بیشترین میزان انتقادات را نصیب خود کرد. در دهه ۱۹۸۰ بود که وقتی اصحاب وفاق، همت مارکسیست‌ها را در بازسازی اندیشه‌های مارکس دیدند، با به میدان گذاشتند و با پذیرش اغلب انتقادات مطرح شده، به بازسازی اندیشه‌های پارسونز پرداختند و به فراتر

از پارسونز اندیشیدند. جفری الکساندر و پل کولمی از جمله فراپارسونزی‌هایی بودند که با تلفیق نظریات کارکردگرایان با انتقادهای منتقدان، خواهان ادامه حیات کارکردگرایی با سبک و سیاق جدیدی بودند. در این نوشتار به تشریح تاریخچه‌ای از چگونگی شکل‌گیری نوکارکردگرایی می‌پردازیم و در آن مهم‌ترین نظریه‌پردازان این شاخه از کارکردگرایی و اصول آن را مطرح می‌سازیم و در پایان نیز به اهم انتقادات وارده بر آن اشاره می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها: کارکردگرایی، نوکارکردگرایی، مکاتب جامعه‌شناسی، جفری الکساندر، تالکوت پارسونز، دورکیم، پل کولمی، لومان

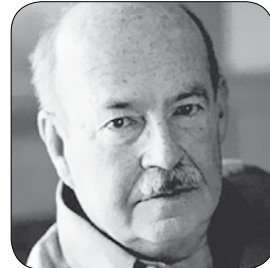
تاریخچه:

شاید بتوان گفت اصطلاح «نوکارکردگرایی»^۴ در سال ۱۹۸۵ مطرح شد و جفری الکساندر را به‌عنوان پایه‌گذار آن می‌شناسند. زیرا او بود که



دورکیم

این اصطلاح را در برابر کارکردگرایی ساختاری پارسونز مطرح کرد. اما ریشه‌های گرایش نوکارکردگرایی را باید در سال‌های دهه ۱۹۶۰ جست‌وجو کرد. بدین سبب که این گرایش ریشه در انتقاداتی دارد که بر پارسونز و مجموعه کارکردگرایان به عمل آمد. الکساندر خود معتقد است. «نوکارکردگرایی در دهه ۱۹۶۰ پدیدار شد و کار خود را از میراث پارسونز آغاز کرد. البته نه تئوری



اصلی آن، بلکه بازسازی اندیشه‌هایش و ما امروز شاهد ظهور نوکارکردگرایی هستیم و نه کارکردگرایی [Alexander, 1985]. بیشتر کوشش نوکارکردگرایان بر این بوده است که نقاط ضعف کارکردگرایی را پوشش دهند. بدین معنا که کارکردگرایی را به کارهای تجربی بازگردانند و اندیشه‌های کارکردگرایان را با مسائلی چون تغییرات اجتماعی، قدرت، کنترل اجتماعی و دیگر مسائل سیاسی اجتماعی پیوند دهند. می‌توان گفت که «کارکردگرایی جدید راهی است در بازسازی اندیشه کارکردگرایی تالکوت پارسونز. پیش فرض اساسی نزد مدافعان کارکردگرایی جدید، قابل استفاده بودن بعضی از اصول و مفاهیم ارائه شده توسط تالکوت پارسونز و رابرت مرتن است» [زاد ارمنی، ۱۳۸۱: ۷۵].

دلایل بازگشت به پارسونز را، الکساندر این‌گونه توضیح می‌دهد:

۱. عامیانه کردن و تفسیر بخش‌های نظام تئوری پارسونز سبب شد که بخش‌های زیادی از اندیشه‌های مهم او مغفول واقع شود که می‌شد با ترکیب کردن آن‌ها با انتقادات مخالفان، از آن‌ها استفاده کرد.

۲. حال و هوای ایدئولوژیکی نیز به گونه‌ای قابل ملاحظه فروکش کرده بود. نسل جدیدی از نظریه پردازان جوان تر ظهور پیدا کردند که نیازی نمی‌دیدند به لیبرالیستی حمله کنند که پارسونز در برابر حمله به آن مقاومت می‌کرد.

۳. تئوری اجتماعی اروپایی یک بار دیگر شروع به رشد کرده بود و آن‌ها قادر بودند برخی از روش‌های تثبیت شده پارسونز را به خود نسبت دهند.

۴. پارسونز نیز، نبوغی ژنتیکی داشت که باعث شد، خودش را به همتایانش وصل کند [Alexander, 1985].

ویژگی‌های نوکارکردگرایی

برای رسیدن به ویژگی‌های نوکارکردگرایی می‌باید به انتقاداتی رجوع کرد که به کارکردگرایی می‌شد. کارکردگرایان می‌خواستند با ترکیب اندیشه‌های منتقدان و مخالفان کارکردگرایی و پذیرش بسیاری از آن‌ها، با سنت کارکردی دیدگاه خود را ارائه دهند. از طریق مقایسه بین کارکردگرایی و نوکارکردگرایی می‌توان به بسیاری از اندیشه‌های نوکارکردگرایانه دست یافت. اگر این مقایسه، به صورتی خلاصه‌وار ارائه شود، می‌توان تفاوت‌های بین

کارکردگرایی و نوکارکردگرایی را در جدول ۱ ارائه کرد:

جدول ۱. مقایسه بین کارکردگرایی و نوکارکردگرایی

نوکارکردگرایی	کارکردگرایی
توجه هم‌زمان به جامعه و فرد	متهم به ضدیت با فردیت
توجه هم‌زمان به ثبات و دگرگونی	متهم به ضدیت با دگرگونی و تغییر
توجه هم‌زمان به پویایی و ایستایی	متهم به محافظه‌کاری
هم ایده آلیستی و هم ماده‌گرایانه	ایده آلیستی بودن
توجه هم‌زمان به نظریه و تحقیقات تجربی	متهم به ضدیت با تحقیقات تجربی

جفری الکساندر او معتقد است، نوکارکردگرایانه را می‌توان با پنج مشخصه اصلی زیر شناخت:

۱. ارائه «نوعی کارکردگرایی چندبعدی شامل سطوح خرد و کلان؛
۲. سوق دادن کارکردگرایی به ترک و طرد جزم‌گرایی پارسونزی در مورد مدرنیته؛

۳. بحث به منظور ایجاد معادله‌ای دموکراتیک در تحلیل کارکردی؛

۴. به کار گرفتن دیدگاه‌های تضاد و تقابل در تحلیل خود؛

۵. پذیرش عدم اطمینان، قطعیت و تعامل خلافتانه» [wikipedia, 2006].

الکساندر معتقد است نوکارکردگرایی هم به مسائل ایدئولوژیکی و هم به مسائل روش‌شناختی پاسخ می‌دهد و چون این مسائل در سطحی سنتی باقی مانده‌اند، به آن‌ها حمله می‌کند. او می‌گوید: دو رشته اساسی دیگری که کارکردگرایی را با چالش روبه‌رو ساختند عبارت بودند از: دیدگاه تضاد و دیدگاه‌های تعاملی (کنش متقابل) که نظریه‌پردازان کارکردگرا علاقه‌مند پاسخ به آن‌ها بودند [Alexander, 1985] «نوکارکردگرایی کنش و نظم را با هم تلفیق می‌کند. انسجام را یک امکان اجتماعی می‌داند و قسمت‌های متنوعی از نظام کنش پارسونزی را با هم تطبیق می‌دهد» [Hill, 2004]

نظریه‌پردازان و نظرات آنان

در زمینه نوکارکردگرایی به معنای خاص آن، اندیشمندان چندانی تئوری‌پردازی نکرده‌اند. اما اگر به نوکارکردگرایی به مفهوم عام آن بنگریم، آن‌گاه حلقه نوکارکردگرایان باز می‌شود و این گرایش از جفری الکساندر تا هابرماس را در بر خواهد گرفت و می‌توان دارندورف، کوزر، گولدرنر، ژولیوس گولد، رابرت بلاو، ارست بی‌هاس و جین‌مونت، از دانشمندان علوم سیاسی را نیز در سنت نوکارکردگرایی جای داد. کوزر و دارندورف

کارکردگرایی را با تضاد ترکیب کردند و معتقد به کارکردی بودن تضاد بودند؛ هر چند می‌توان بین دیدگاه آن دو هم، تفاوت گذاشت. هابرماس با تعاریف خود از نظام و غیره به اندیشه لومان نزدیک می‌شود، گولدرن معتقد است: می‌توان جامعه‌شناسی پارسونزی را به‌عنوان یک تئوری لیبرال جامعه مدنی توصیف کرد که می‌تواند جایگزینی مناسب برای مارکسیسم ارتدوکسی باشد. ژولیوس گولد تئوری کارکردگرایی را به خوبی توسعه داد. او از هگل و مارکس استفاده کرد و کوشید یک انسجام مارکسیستی کارکردی را تشریح کند. ارنست بی‌هاس این تئوری را در زمینه‌های سیاسی و مسئله تمامیت ارضی به کار برده است. جین مونت نیز گرایش نوکارکردگرایی را در مورد دولت‌های اروپایی و اتحادیه اروپا بیان می‌دارد و با استفاده از آن، مسئله اتحادیه اروپا را تشریح کند. وی معتقد است، اگر گروه‌های فشار درون هر نظامی وجود داشته باشند، باعث انسجام می‌شوند.

حلقه نوکارکردگرایان هر روز بیش از پیش باز می‌شود و اندیشمندان بیشتری این تئوری را در مسائل گوناگون به کار می‌برند. در ادامه این نوشتار سعی شده است که خلاصه نظرات بنیان‌گذاران اصلی این گرایش، یعنی جفری الکساندر، و پل کولمی نیکولاس لومان ارائه شود.

الف. جفری الکساندر



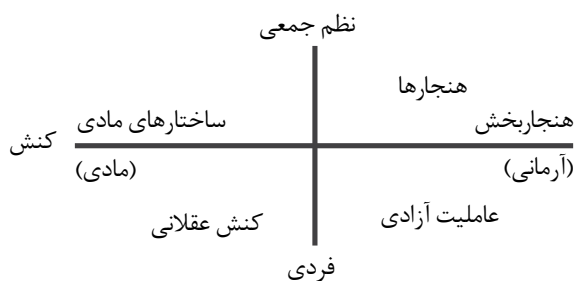
جفری الکساندر را بنیانگذار نوکارکردگرایی می‌شناسند، چرا که او هم واضع اصطلاح کارکردگرایی جدید بوده و هم بیشترین سهم را در توسعه این گرایش داشته است. الکساندر معتقد است، ایده‌های

سیستمی به اصلاحاتی نیازمندند و گرنه نمی‌توانند فرایندهای اجتماعی را که در این سیستم عمل می‌کنند، تشریح کنند. او تلاش کرد گرایش‌های پوزیتیویستی را در تحقیقات اجتماعی وارد کند. معتقد بود تحقیقات پارسونزی خیلی انتزاعی، کلی و متافیزیکی بوده‌اند لذا باید آن‌ها را با داده‌های تجربی و حقیقی تلفیق کرد تا ایده‌هایی چون ایدئولوژی، مفاهیم و قوانین بهتر فهمیده شوند. همچنین او می‌گوید: «اگر اصول مکاتب را با هم ترکیب کنیم، اختلاف نظر از بین می‌رود. اگر بخواهیم فعالیت علمی خلاقانه‌ای داشته باشیم، می‌توانیم کلا پیش‌دوری‌ها و ایدئولوژی‌های خود را کنار بگذاریم. به علاوه، مدل‌های اجتماعی باید دارای استقلال نسبی خاص خود باشند والا ممکن است دو موضوع تحول و تضاد رخ دهد.»

جفری الکساندر دیدگاهی پست پوزیتیویستی ارائه می‌دهد و اعتقاد دارد: در دیدگاه‌های پوزیتیویسم حقیقت به تئوری تقلیل یافته است. چراکه این مجموعه داده‌ها هستند که به خلق تئوری می‌انجامند. اما در دیدگاه من که پساپوزیتیویستی است علاوه بر داده‌ها، معیارهای دیگری نیز در ارزیابی تئوری‌ها در جهت کمک به حقایق ارائه می‌شود و آن اعتقادات استدلالی، پیش‌دوری‌ها و مسائل ایدئولوژی و برداشت‌های نظام‌مند شده است.

به بیان دیگر او تلاش کرد در معرفت‌شناسی خود جایی برای پیش‌دوری‌ها باز کند و چگونگی تأثیر آن‌ها را بر پدیده‌های تجربی توضیح دهد. جفری الکساندر دو برنامه تحقیقاتی را در کارهای خود دنبال می‌کرد؛ یکی بحث «تغییر» و دیگری «فرهنگ» [wikipedia,2006]. او معتقد است، دیدگاه نوکارکردگرایی همانند رویکرد ماتریالیستی هرگز از فرهنگ و نظام شخصیتی جدا نیست. انتقادات ایدئولوژیکی از جامعه، در فهمی ترکیبی از تمایز اجتماعی رخ می‌نمایند و فهم تعارض در تئوری‌هایی از انسجام و ثبات اجتماعی تعبیه شده است [Alexander,1985].

جفری الکساندر، در جلد اول کتاب «منطق نظری در جامعه‌شناسی» منطق نظری تازه‌ای را برای جامعه‌شناسی می‌جوید. او این منطق نوین خود را در پیوستار فکری نشان می‌دهد. منطق او بر دو قضیه عام مبتنی است: نخستین قضیه مسئله کنش یا ماهیت ویژه هنجارها و انگیزش را در برمی‌گیرد و قضیه دوم به مسئله نظم می‌پردازد؛ اینکه چگونه مجموعه چنین کنش‌هایی در ارتباط با یکدیگر نظم می‌گیرند. ریتزر پیوستار فکری جفری الکساندر را چنین ترسیم می‌کند:



منبع: ریتزر، ۱۳۷۴: ۶۰۵

در تشریح این پیوستار می‌توان گفت: اگر کنش در سطح فرد صورت گیرد، خصلتی عقلانی و وسیله‌جویانه و مادی به خود می‌گیرد. اما اگر کنش در سطح کلان رخ دهد، ذهنی است و خصلتی عاطفی و غیرعقلانی دارد. همچنین در قضیه نظم، نظم در سطح کلان از ساختارهای جمعی مایه می‌گیرد اما نظم در

پیامدهای اصلی را در نظر گرفته است [ریتزر، ۱۳۷۴].



ج. نیکولاس لومان

نظریه اصلی لومان «نظریه سیستم‌ها» است. اگر لومان را به گفته ریتزر نوکارکردگرایی اروپایی بنامیم، آن‌گاه نظریه سیستم‌های لومان را می‌توان به منزله نظریه «ساختاری

مبنتی بر کارکرد» در پاسخ به نظریه «کارکرد مبنتی بر ساختار تالکوت پارسونز» دانست. مفهوم اساسی این نظریه تفاوتی است که بین سیستم و محیط وجود دارد. نظریه سیستم‌های لومان نظریه‌ای است بدون مرکز که بر پایه تکثیر مراکز و در نتیجه تکثیر زمینه‌ها طراحی شده است. هیچ مفهوم بنیادین یا حتی مجموعه‌ای از مفاهیم اساسی در نظریه سیستم‌ها به چشم نمی‌خورد. هیچ نوع شهود آغازگر، نظیر مفهوم آگاهی بین‌الادھانی در اندیشه هابرماس، در کار نیست که براهین بعدی بتوانند به صورتی علی، قیاسی، غایتمند، یا هر شیوه دیگری بدان ارجاع داده شوند. در عوض تلاشی در کار است تا مفاهیم در رابطه با یکدیگر تعریف شوند؛ مفاهیمی چون: معنا، زمان، عنصر، رابطه، پیچیدگی، حروف، کنش، سیستم، محیط، جهان، انتظار، ساختار، فرایند ارجاع به نفس، اختتام، خودسازمان‌دهی، خودسازی، فردیت، مشاهده، توصیف، وحدت، تفاوت، اطلاعات، تداخل، جامعه، تضاد و تخاصم [مولر، ۱۳۷۹: ۲].

لومان معتقد است نمی‌توانیم جامعه را با اولویت دادن به یکی از قلمروهای کارکردی تعریف کنیم. جامعه مدرن پیچیده است و لذا نمی‌توان آن را از طریق یک دیدگاه درک کرد، بلکه برای این فهم، درکی سیستمی لازم است [علی‌آبادی، ۱۳۸۴].

نظریه سیستم‌ها با تفاوت آغاز می‌شود. لومان در این باره می‌گوید: «به نظر من ثمربخش‌تر آن است که نظریه‌ها را با تفاوت آغاز کنیم تا با وحدت، لذا رابطه سیستم و محیط برای من مهم است؛ همان‌طور که کارکردگرایی نیز برایم اهمیت دارد. زیرا این رابطه همواره بدان معناست که آدمی می‌تواند

اشیا و امور متفاوت را با هم مقایسه کند».

لومان اعتقاد دارد سرچشمه‌های سنت جامعه‌شناسی کاملاً خشکیده‌اند. بنابراین راهبردش آن است که باب جامعه‌شناسی را به جهان دیگر باز کند. از نظر او دیگر دوره اندیشه‌های دور کیم، وبر و مارکس گذشته است و باید از کنش پارسونزی فراتر رفت و به دنبال دانش دقیقی از جامعه که بتواند جهان جدید را به خوبی نشان دهد، حرکت کرد. لذا نظریه سیستم‌های

سطح فردی از مذاکرات فردی سرچشمه می‌گیرد. ریتزر در نهایت معتقد است: هر چند الکساندر در این پیوستار خود به رابطه بین سطوح فرد و کلان می‌پردازد اما در نهایت، کلان‌نگر می‌شود و معتقد است که نظریه پردازان جامعه‌شناسی باید چشم‌انداز جمع‌گرایانه را بپذیرند لذا برای او موضع «جمع‌گرایانه و هنجاربخش» اولویت بیشتری دارد [همان: ۷-۶۰۶].



ب. پُل کولمی

پُل کولمی نیز از دیگر نظریه‌پردازانی است که با مقایسه نوکارکردگرایی با کارکردگرایی معتقد است: «نظریه پارسونز دارای سه ضعف بنیادی است:

۱. نظریه کارکردگرایی

ساختاری بیشتر انتزاعی و فاقد ویژگی تاریخی و تجربی است. ۲. توجه چندانی به گروه‌های عینی و فرایندهای اجتماعی و مسئله قدرت و کشمکش نشان نمی‌دهد.

۳. این نظریه بر یکپارچگی ناشی از دگرگونی ساختاری بیش از اندازه تأکید می‌ورزد.» [ریتزر، ۱۳۷۴: ۱۵۷].

کولمی نیز همانند جفری الکساندر به اندیشه‌های فراپارسونزی معتقد است و به دنبال دیدگاه‌های ترکیبی می‌گردد؛ ترکیبی بین کارکردگرایی ساختی با اندیشه‌هایی چون تقابل، کنش متقابل، پدیدارشناسی و روش‌شناسی قومی.

«کولمی گروه‌های متعارض را موضوع مرکزی تحلیل خود قرار داد و اختلافات و تعارض را به‌عنوان دو روی یک سکه دانست.» [Alexander, 1985].

کولمی با تجدیدنظرهایی که در نظریه ساختی - کارکردی پارسونز به عمل می‌آورد، به ارائه نظریات خود می‌پردازد. او معتقد است:

● جوامع علاوه بر تمایز، تمایزدایی را نیز تجربه می‌کنند. یعنی نوعی دگرگونی ساختاری که پیچیدگی اجتماعی را طی میکند و به سوی سطوح کم تمایز یافته‌تر سازمان اجتماعی گرایش دارد.

● کولمی نظریه کارکردگرایی ساختاری را به آن‌سو می‌کشاند که چگونه گروه‌هایی مشخص بر دگرگونی تأثیر می‌گذارند و نیز دگرگونی چگونه تحت تأثیر عواملی چون قدرت، کشمکش و اتفاق قرار می‌گیرد.

● کولمی معتقد است، نظریه کارکردگرایی ساختاری بر کارایی بیشتر و تجدید یکپارچگی به‌عنوان پیامدهای اصلی فرایند تمایز تأکید می‌ورزد، حال آنکه دیدگاه او، انواع گسترده‌تری از

خود را برای رسیدن بدین مقصود مطرح می‌کند. سرچشمه‌های نظریه سیستم‌های جدید لومان از یک سو ترمودینامیک، زیست‌شناسی، کالبدشناسی عصبی، نظریه سلول و نظریه رایانه است و از سوی دیگر نظریه اطلاعات و سیبرنتیک، از جمله سیبرنتیک «مرتبه دوم»^{۱۶} است (هرسیون ۱۳۷۹: ۲۵).

«از نظر لومان نظام‌های اجتماعی به شیوه‌ای خودارجاع کار می‌کنند چرا که آن‌ها از ارتباطات استفاده می‌کنند. تا خود را باز تولید کنند [همان، ص ۴۰]؛ همانند عدالت، پول، دانش، قدرت و زیبایی. همچنین دارای برنامه‌های خودساز هستند؛ مانند قوانین، قیمت‌ها، نظریه‌های علمی، مراکز قدرت و سبک‌ها، که با آن‌ها واقعیت‌های خود آفریده خود را مشاهده و پردازش می‌کنند. لومان اعتقاد دارد که هر کدام از نظام‌ها نه تنها ساختارهای خودشان را تولید و تعویض می‌کنند بلکه هر آنچه که سیستم به‌عنوان یک واحد به کار می‌برد، توسط خود سیستم تولید می‌شود. به بیان دیگر، سیستم خود توانایی حفظ یکپارچگی‌اش را در رویارویی با محیط بسیار پیچیده‌اش دارد.» [نات، ۱۳۷۹].

لومان پایه‌گذاری پیوستگی بر اساس عقل را رد می‌کند و به جای آن بر این باور است که پیوستگی بر پایه تفاوت استوار است یا آنچه که او آن را استقرار دینامیکی می‌نامد. در دیدگاه او تفاوت‌ها از انعطاف‌پذیری نظام و قابلیت مستمر آموزش، محافظت می‌کنند. به‌طور کلی، «این نظریه بر آن است که وحدت جامعه، در کثرت آن نهفته است و بنابراین خود نظریه جامعه نیز، هرگز نمی‌تواند چیزی بیش از تکثر مشاهدات مرتبه دوم باشد. از دید این نظریه، ما به طرف جامعه‌ای جهانی که سیستم سیاسی جهانی نیست، در حال حرکت هستیم. زیرا وحدت آن در تکثیر خرده‌نظام‌های کارکردی که از آن تشکیل شده، نهفته است. لومان علاوه بر نظریه سیستم‌ها، نظریات دیگری پیرامون جامعه بيم‌زده، جامعه جهانی دموکراتیک، رابطه سیاست، اقتصاد و فرهنگ با هم، و نظام‌های سیاسی دارد که آشنایی با نظریاتش، وجوه بیشتر دیدگاه‌های وی را بر ما آشکار خواهد کرد.

انتقادات

به نظر می‌رسد، نوکار کردگرایی به این دلیل پدید آمد که با رفع اشکالاتی که به کارکردگرایی گرفته شده بود، تئوری منسجم و پاسخ‌گویی را ارائه دهد. اما آنچه که تاکنون در مرحله عمل دیده شده، آن است که این گرایش جدید با طرح آرمان‌های بزرگ، نه تنها به رفع مشکلات دیدگاه کارکردگرایی نپرداخته، بلکه طرح این آرمان‌ها انتقادات جدیدی را به وجود آورده است. «ترنر و همکارانش معتقدند که نظریه کارکردگرایی جدید بیشتر توصیفی است تا تبیینی. آن‌ها معتقدند که کارکردگرایی

جدید بیش از آنکه یک نظریه باشد یک روش‌شناسی است و در پی ارائه چارچوب جدیدی در مطالعات مقایسه‌ای است. انتقاد دیگری که بر کارکردگرایی جدید شده، آن است که این دیدگاه نتوانسته به‌طور کامل آزادی واقعی و استقلال کنشگر را در انجام کنش‌های فردی بیان کند. لذا دیدگاهی است بیشتر مبتنی بر جبر تا آزادی انسانی» [آزاد ارمکی، ۱۳۸۱: ۸۲].

یان کرایب نیز اعتقاد دارد: «روش جفری الکساندر در برخورد با منتقدان آن بوده که به راحتی انتقادات آن‌ها را پذیرفته، ولی نتوانسته است به تولید آثار قابل توجهی دست بزند. او می‌گوید: «به نظر من، کار الکساندر به نوعی شبیه قطعه قطعه کردن درونی نظام است. گویی کسی آمده قفسه‌های بایگانی پارسونز را به زور درهم شکسته، محتوای آن‌ها را به هم ریخته و ادعا دارد که نظم پرونده‌ها مهم نیست [کرایب، ۱۳۷۸: ۵-۷]. به‌طور کلی می‌توان گفت که تئوری نوکارکردگرایی آرمان‌های بزرگی را مطرح کرده و در پی رفع معضلات جامعه بوده اما هنوز نتوانسته است این انتقادات را رفع کند.

منابع

۱. آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۱). نظریه‌های جامعه‌شناسی. سروش تهران، چاپ دوم.
۲. اشرف، احمد (۱۳۷۴). «فونکسیونالیسم»، نامه علوم اجتماعی. دوره اول. شماره ۱.
۳. طویب، رشید (۲۰۰۶). مفهوم‌النواصل: من الحقیقه الی الاختلاف هابرماس و لومان (<http://www.ofup.com>).
۴. راش، ویلیام (۱۳۷۹). در «جست‌وجوی مجمع‌الجزایر لیوتار»، ترجمه مراد فرهادپور. فصل‌نامه ارغنون. شماره ۱۷.
۵. ریتزر، جورج (۱۳۷۴). نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی. علمی، تهران، چاپ دوم.
۶. --- (۱۳۸۴). جامعه صنعتی. ترجمه علی علی‌آبادی. (<http://aliabadi1352.persianblog.com>).
۷. کرایب، یان (۱۳۷۸). نظریه اجتماعی مدرن: از پارسونز تا هابرماس. ترجمه عباس مخبر. آگاه، تهران، چاپ اول.
۸. مولر، هارولر (۱۳۷۹). نظریه سیستم‌های لومان به مثابه نظریه‌ای در باب مدرنیته. ترجمه مراد فرهادپور. فصل‌نامه ارغنون. شماره ۱۷.
۹. نات، اوا (۱۳۷۹). به سوی معرفت‌شناسی غیربنیادگرا: مناظره باز نگریسته هابرماس/ لومان. ترجمه رضا مصیبي. فصل‌نامه ارغنون. شماره ۱۷.
۱۰. هریسون، پل (۱۳۷۹). «نیکلاس لومان و نظریه نظام‌های اجتماعی»، ترجمه یوسف اباذری. فصل‌نامه ارغنون. شماره ۱۷.
11. Alexander, Jeffrey (1985). Neofunctionalism, united states of America. SAGE publications
12. Hill, McGraw (2004) Higher Education is one of the many fine bus fitnesses. Retrieved, From [http// higher.ed. Mcgraw-hill.com/sites 15/05/2008](http://higher.ed. Mcgraw-hill.com/sites 15/05/2008)
13. [http://en.wikipedia.org/wiki/Neofunctionalism-\(Sociology\)](http://en.wikipedia.org/wiki/Neofunctionalism-(Sociology)) NoVember2006
14. <http://www.answers.com/Topic>